بیانیه‌ای برای صلح در عصر ظهور رمزافزار *Warcode*

ایرج اسماعیل‌پور قوچانی

آناتومی انسان کلیدی است برای درک آناتومی میمون. ردپاهایی که در میان گونه‌های حیوانی فرودست رو به توسعه در سطحی بالاتر دارند، تنها زمانی قابل درک هستند که آن توسعه‌ی سطح بالاتر خود اتفاق افتاده باشد.

—مارکس، گروندریسه[1]

رمزافزار Warcode سیستمی از برنامه‌نویسی است، چه بیولوژیکی، چه روانشناختی، چه اجتماعی یا تکنولوژیکی، که افراد یا گروه‌ها را به گونه‌ای شرطی می‌کند که به با هم به درگیری بپردازند. این سیستم اغلب با غلبه بر وجدان فردی و تفکر انتقادی، خشونت و انسان‌زدایی را ترویج می‌کند. رمزافزار برنامه‌نویسی برای درگیری، جدل و جدال است.

این بیانیه به بررسی امکانات صلح در عصری می‌پردازد که «قانون به کد تبدیل می‌شود». « بازیِ تقلید»[2] اروینگ تورینگ که به منظور دادن الگویی برای تشخیص انسان از ماشین نوشته شده است از آغاز تمدن بشری در حال اجرا بوده است و آنچه امروز شاهدش هستیم تنها نمایش عیان همگرایی ایدئولوژی‌ها اعم از دینی و غیردینی با برنامه‌نویسی رایانه‌ای است. رمزافزارهایی که برای تبدیل انسان‌ها به ماشین نوشته شده‌اند. در این زمینه، یک بمب‌گذار انتحاری نمونه‌ای افراطی از این پدیده است. از یک سو آینده تاریکی را تصور کنید که در آن و در میان آنچه اینترنت سیاه می‌نامندش[3] شما بتوانید به برنامه‌چینان این کسب وکار مرگ، عملاً انتحاری سفارش بدهید تا شر دشمن شما (حالا هر که باشد) را از سرتان کم کند. آنها پس از دریافت پول برای دشمن شما یک انتحاری می‌فرستند و تمام. از سوی دیگر همین امکان برای موسسه‌های غول‌آسایی مانند گوگل که هم ربات دارند و هم آدرس خانه شما را هم‌اکنون فراهم است. تمرکز ما با این حال بر روی شباهت این دو روایت است: کشته شدن به دست ماشین یا انسان ماشینی. بنابراین هوش مصنوعی نمونه‌ای به دست ما می‌دهد برای درک پیچیدگی‌های روان آدمی و رمزافزار یا «وارکد» جنبه‌های تاریک این « تقلید» را مجسم می‌کند: تبدیل قانون به کد—الگوریتم‌ها و سیستم‌هایی که برای تداوم درگیری، خودکارسازی خشونت و انسان‌زدایی طراحی شده‌اند. این انسان‌زدایی منحصر به دشمن نیست بلکه بیشتر معطوف عناصر خودی است که در «خدمت» هستند. کافی است به این جمله که هر سرباز آن را می‌داند باریک شویم: «ارتش چرا ندارد!». سرباز طبق تعریف کسی است که سرش را می‌بازد. چرا؟ چون در یک پیکره‌ی بزرگتر «سر» جایی دیگر تعریف شده است. درست مانند برده که طبق تعریف ارسطو «کسی است که کار او خدمت تن است.» تنِ برده امتدادِ تنِ اربابش است که «سر» بر روی آن سوار است. حال

---

[1] Marx, K. (1857). Grundrisse: Introduction. Late August – Mid-September 1857. Retrieved from https://www.marxists.org/archive/marx/works/1857/grundrisse/ch01.htm#p109

[2] «بازی تقلید» اشاره به مقاله برجسته آلن تورینگ با عنوان «ماشین‌های محاسباتی و هوش» دارد که در سال ۱۹۵۰ منتشر شد. در این مقاله، تورینگ آزمایشی را معرفی می‌کند که هدف آن ارزیابی توانایی یک ماشین در نشان دادن رفتاری هوشمندانه است که قابل تشخیص از رفتار انسان نباشد. این مقاله را می‌توان از طریق این لینک دریافت کرد: https://courses.cs.umbc.edu/471/papers/turing.pdf.

[3] رجوع کنید به واژه‌های Deep Web, Dark Web, Black internet,...

ترکیب این دو نظام را تصور کنید: سیستم‌های تسلیحاتی خودکار که با رمزافزار یا «وارکد» برنامه‌ریزی شده‌اند و با استفاده از تکنولوژی‌های نظارتی، افراد را بر اساس الگوریتم‌های جانبدارانه و مبتنی بر تعصبات مذهبی و بنیادگرایی شناسایی و هدف قرار می‌دهند.

0. همان‌طور که آناتومی انسان کلید درک میمون است، روان انسان نیز کلید درک هوش مصنوعی است و نه برعکس.

-در ادیان ابراهیمی که امروزه با هم به جنگ هستند فرشته پیش نمونِ غیرقابل برنامه‌ریزی برای روان آدمی است که اسم چیزها را می‌داند و برخلاف فرشتگان قابل برنامه‌ریزی برای خیر و شر است: نسخه‌ای بالاتر از یک فرشته:

-(به یاد آر) وقتی که پروردگارت فرشتگان را فرمود که من در زمین خلیفه‌ای خواهم گماشت، گفتند: آیا کسانی در زمین خواهی گماشت که در آن فساد کنند و خونها بریزند و حال آنکه ما خود تو را تسبیح و تقدیس می‌کنیم؟! خداوند فرمود: من چیزی (از اسرار خلقت بشر) می‌دانم که شما نمی‌دانید (بقره: 30)

ماهیت برنامه‌ریزی‌شده‌ی درگیری

۱. همان‌طور که حیوانات به‌طور غریزی برنامه‌ریزی شده‌اند تا نسبت به موجودات خاصی از خود رفتار خصمانه نشان بدهند، انسان‌ها نیز غالباً به‌واسطه کدهای اجتماعی، فرهنگی و دینی برنامه‌ریزی می‌شوند تا «دیگری» را دشمن درک کنند.

۲. همان‌طور که سگ، گربه را برنمی‌تابد، کتب دینی نیز مانند رمزافزارها می‌توانند افراد را به نحوی برنامه‌ریزی کنند تا افراد دارای دین، نژاد یا جنسیت متفاوت را دشمن بی‌انگارند. این را همه می‌دانیم.

۳. دین می‌تواند به‌عنوان یک «قانون» وجدان شخصی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و افراد را به کشتن یا تبعیض به نام اقتدار الهی سوق دهد.

۴. این با نظریه «سوپرایگوی» فروید هم‌خوانی دارد، جایی که قوانین دینی و هنجارهای اجتماعی به‌عنوان نیروهایی خارجی در شکل‌دهی به رفتار فرد دخیل بوده وعمل می‌کنند.

۵. قانون (نوموس) همان صدای به جامانده از «پدرِمرده» است— صدایی که پس از «خورده» شدن صاحب آن صدا توسط پسران، درونی می‌شود.

۶. این ارتباط بین "قانون" (Gericht) و "غذا" (Gericht) از نظر نمادین بیانگر این است که قانون و قضاوت در یک عمل خشونت نمادین باستانی—"خوردن" یا کشتن پدر—ریشه دارد.

۷. قانون دو وظیفه دارد: از یک‌سو به‌عنوان مانعی در برابر هرج‌ومرج عمل می‌کند و از سوی دیگر، منبع خشونت است زیرا هنوز بر سرکوب امیال و غرایز اولیه بنا شده است.

۸. این سرکوب همیشه می‌تواند به درگیری منجر شود، زیرا قانون تسلیم این امیال بنیادین نوشته شده بر جسم در قالب کدهای ژنتیکی را به نفع نظم اجتماعی و قانون به مثابه‌ی کدی که از بیرون بر روی بدن خود را می نویسد طلب می‌کند.(بیوپولیتیک)

۹. میل سرکوب‌شده به «شر» در خود قانون تجلی دارد و به صدای پدر مرده‌ای تبدیل شده که بدنش توسط فرزندان خورده شده است و به معنی واقعی کلمه، به یک «خیر» تبدیل شده است : صدایی که «خیر» فرزندانش را می‌خواهد و مدام هم همین را می‌خواند.

۱۰. ما امروزه شاهد توسعه این صدا به کد هستیم. بازگشت به کد و رمزافزاری که درست مانند کدهای دی ان ای ما را برنامه‌ریزی می‌کنند.

۱۱. این قانون به کد—ترجمه اصول حقوقی به الگوریتم‌ها و سیستم‌های خودکار—هم فرصت‌ها و هم خطراتی را به همراه دارد. در حالی که این تحول، پتانسیل، کارآمدی و عینیت بیشتر را در درون خود حمل می‌کند،اما در صورتی که بدون در نظر گرفتن ملاحظات اخلاقی یا انعطاف‌پذیری برنامه‌ریزی شود، ممکن است به تشدید درگیری‌ها منجر شود.

۱۲. این می‌تواند بازگشت پدر اولیه باشد و از قضا به او بدنی واقعی ببخشد.

۱۳. کاربرد هوش مصنوعی و اتوماسیون در جنگ (پهپادها، الگوریتم‌هایی که تهدیدها را پیش‌بینی می‌کنند و غیره) انعکاسی از بدن سخت و غیرقابل انعطافی است که در درونی‌ترین لایه خود از یک دین یا ایدئولوژی کهنه پاسداری می‌کند: بازگشت پدر اولیه.

.

انعطاف‌پذیری عصبی Neuroplasticity

۱۴. ذهن انسان قادر به سازگاری، رشد و تغییر از طریق نوراپلاستیسیته یا *انعطاف‌پذیری عصبی* است—توانایی مغز برای بازسازی و تغییر خود بر اساس تجربه و یادگیری. همان‌طور که یک کامپیوتر می‌تواند دوباره برنامه‌ریزی شود، ذهن نیز می‌تواند الگوهای غریزی و سخت را پشت سر بگذارد و مسیرهای جدیدی برای تعامل از جمله تعامل صلح‌آمیز ایجاد کند.

۱۵. دیدگاه آلن تورینگ در علم کامپیوتر دقیقاً بر اساس همین مفهوم قابلیت برنامه‌ریزی مجدد استوار بود. آنچه کار او را، به‌ویژه ایده ماشین تورینگ جهانی را انقلابی کرد، این بود که یک ماشین می‌تواند مجدداً برنامه‌ریزی شود تا وظایف مختلفی را انجام دهد. تورینگ درک کرد که ماشین‌ها، مانند انسان‌ها، می‌توانند از سازگاری بهره‌مند شوند. یک کامپیوتر موجودی ثابت نیست؛ بلکه می‌تواند بازطراحی، بازپیکربندی و برنامه‌ریزی مجدد شود تا مشکلات مختلف را حل کند. این مفهوم با توانایی مغز در ایجاد «مسیرهای تسهیل» Bahnung جدید —اتصالات بین نورون‌ها که ارتباط را در سیستم عصبی تسهیل می‌کنند—موازی است.

۱۶. فروید در «طرح‌واره‌ای برای روانشناسی علمی» Entwurf خود، ایده مدارهای عصبی و مسیرهای نورونی را بررسی کرد و پیشنهاد داد که مدارهای مغزی ثابت نیستند و حتی می‌توانند در پاسخ به محرک‌های تکراری مسیرهای جدیدی را از طریق تغییر درمیزان بارگزاری نرون‌ها شکل دهند.

۱۷. این انعطاف‌پذیری عصبی یا نوراپلاستیسیته راهی است که مغز برای سازگاری مستمر با تجربیات جدید به کار می‌برد، همان‌طور که «یادگیری ماشین (Machine Learning یا ML)» نشان‌دهنده طراحی یک مسیر محاسباتی جدید مشابه مسیرهای عصبی یا Bahnung است.

۱۸. یادگیری ماشین (Machine Learning یا ML) به مطالعه الگوریتم‌ها و مدل‌های آماری مربوط می‌شود که در سیستم‌های کامپیوتری برای انجام وظایف به کار گرفته می‌شوند،

بدون اینکه دستورالعمل‌های دقیقی به آنها داده شود. این علم به رایانه‌ها امکان می‌دهد تا بدون نیاز به برنامه‌ریزی صریح در یک موضوع خاص، یاد بگیرند. به عنوان یکی از شاخه‌های هوش مصنوعی، الگوریتم‌های یادگیری ماشین از داده‌های نمونه یا آموزشی برای ایجاد یک مدل ریاضی استفاده می‌کنند که می‌تواند پیش‌بینی‌ها یا تصمیمات را بدون نیاز به برنامه‌ریزی آشکار انجام دهد.

۱۹. زیبایی ایده تورینگ در تصور توانایی کامپیوتر برای تغییر عملکرد خود صرفاً با تغییر برنامه‌ی خود است، همان‌طور که مغز ما می‌تواند مدارهای خود را برای ایجاد عادات جدید، حل مشکلات یا یادگیری مهارت‌های جدید بازسازماندهی کند
.

۲۰. مدل روانشناسی فروید بر تمایز بین آرزوها و واقعیت تأکید دارد. هنگامی که روان قادر به تمایز بین این دو نباشد (مثلاً وقتی هذیان به‌عنوان واقعیت اشتباه گرفته شود)، این می‌تواند به رفتارهای ناسازگارانه منجر شود. «علائم واقعیت» به‌عنوان مکانیزم‌های بررسی خطا عمل می‌کنند و به روان کمک می‌کنند تا بین فانتزی‌های درونی و رویدادهای خارجی تمایز قائل شود. وقتی این علائم به‌درستی پردازش شوند، از عمل‌کردن روان بر اساس اطلاعات غلط جلوگیری می‌کنند، همان‌طور که بررسی خطا از اجرای برنامه معیوب توسط یک ماشین جلوگیری می‌کند.

فرایند اولیه Primärvorgang: اقدامات فوری و مبتنی بر خواسته (مانند توهمات یا آرزوهای بدون کنترل) که زمانی رخ می‌دهند که واقعیت نادیده گرفته یا به درستی درگیر نشود.

فرایند ثانویه Sekundärvorgang شامل آزمون واقعیت، تنظیم خواسته‌ها و تفکر منطقی است که با استفاده از Realitätszeichen (نشانه‌های واقعیت) برای تمایز میان آرزوها و ادراکات واقعی عمل می‌کند.

۲۱. با این همه، شکستِ ماشینِ انیگما در طول جنگ جهانی دوم، درسِ مهمی ارائه می‌دهد: سختی و انعطاف‌ناپذیریِ به شکست منجر می‌شود. با وجودِ پیچیدگیِ آن، الگوهای پیش‌بینی‌پذیر انیگما به آلن تورینگ و تیمش اجازه داد تا کد آن را بشکنند.

Lipogram لیپوگرام = ستردگی

اگر نویسنده در شعری یا نثری عمداً از به‌کار بردن یکی از حروف الفبا در تمام متن خودداری کند، به این عمل "ستردگی" یا حذف گفته می‌شود. ستردگی به نوعی بازی زبانی است .در زبان فارسی، معمولاً حرف "الف" برای این منظور حذف می‌شود. در زبان .ساخته می‌شوند "e" انگلیسی، لیپوگرام‌ها معمولاً با حذف حرف

یکی از بینش‌های کلیدی که به رمزگشایی موفقیت‌آمیز ماشین انیگمای آلمان‌ها در طول جنگ جهانی دوم منجر شد، ویژگی لیپوگرامی این ماشین همراه با فقدان ویژگی خودبازتابی آن بود. ماشین انیگما، که از مجموعه‌ای از چرخ‌های چرخان برای رمزگذاری پیام‌ها استفاده می‌کرد، بر این اصل عمل می‌کرد که هر حرف بر اساس موقعیت آن در رمز، به حرف دیگری تبدیل می‌شد. این به این معنا بود که هر کاراکتر در پیام رمزگذاری‌شده به عنوان شاخصی برای یک کاراکتر دیگر عمل می‌کرد و

سیستم پیچیده اما قابل پیش‌بینی‌ای ایجاد می‌کرد .نکته مهم این است که ماشین انیگما اجازه نمی‌داد که یک کاراکتر به همان کاراکتر خود در خروجی رمزگذاری تبدیل شود. به عنوان مثال، یک حرف "T" هرگز نمی‌توانست در خروجی رمزگذاری‌شده به عنوان همان "T" نمایش داده شود. این ویژگی ماشین به این معنا بود که هیچ حرفی نمی‌توانست مستقیماً بازتاب‌دهنده شکل اولیه خود باشد، که به طور قابل توجهی ترکیب‌های ممکن را محدود می‌کرد و الگوهای حیاتی‌ای را برای تحلیل‌گران رمز در دسترس قرار می‌داد. با فهم اینکه هر حرف به طور مداوم به یک کاراکتر متفاوت تبدیل می‌شود، رمزگشایان توانستند پیام‌های رمزگذاری‌شده را به شکل موثرتری تحلیل کنند و به کلیدهای اساسی رمز دست پیدا کنند. این فقدان خودبازتابی، همراه با ماهیت قابل پیش‌بینی فرایند رمزگذاری، سرنخ‌هایی ارائه داد که به رمزگشایی سیستماتیک پیام‌های انیگما کمک کرد و در نهایت به موفقیت نیروهای متفقین در جنگ انجامید. طبیعت لیپوگرامیک انیگما، که در آن هیچ حرفی هرگز به خودش کد نمی‌شود، ذاتاً پیش‌بینی‌پذیر است. این عدم بازتاب خود—یک ویژگی ذاتی این ماشین—نوعی هویت پارادوکسیکال را آشکار می‌کند: ماشین از بازنمایی خود به طور مطلق جلوگیری می‌کند. این پیش‌بینی‌پذیری، به نوبه خود، یک نقطه ضعف کلیدی بود که بامب تورینگ از آن در «گفتگو» خود با انیگما بهره‌برداری کرد.

۲۲. اگرچه انیگما ماشینی قدرتمند بود، سختی و انعطاف‌ناپذیری آن—ناتوانی در سازگاری و شکستن الگوهای تکراری—به سقوط آن انجامید. آلمانی‌ها آن را با یک روال تغییرناپذیر برنامه‌ریزی کرده بودند و این فقدان انعطاف‌پذیری برایشان بسیار گران تمام شد. آنچه باعث موفقیت تیم آلن تورینگ شد، تشخیص اهمیت سازگاری بود؛ تمرکز بر اصرار ماشین بر تکرار، که قابل مقایسه با مفهوم «اجبار به تکرار» در روانکاوی فرویدی (Wiederholungszwang) است. همین شناخت بود که به تورینگ و تیمش اجازه داد تا رمز به ظاهر غیرقابل نفوذ انیگما را بشکنند.

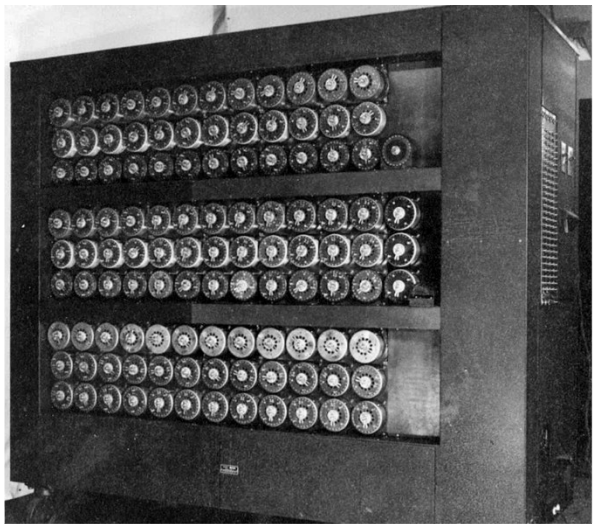

آلن تورینگ تشخیص داد که انیگما تنها یک رمزنگار ساده نیست، بلکه ماشینی است که تنها می‌توان آن را به مدد یک ماشین دیگر به چالش کشید. اختراع او، بمب (Bombe) که به نام «کریستوفر» نیز شناخته می‌شود، برای رمزگشایی پیام‌های پیچیده انیگما طراحی شده بود. ساختار لیپوگرامی انیگما، که در آن هیچ حرفی نمی‌توانست خود را نمایندگی کند، همراه با الگوهای پیش‌بینی‌پذیر اپراتورهای آلمانی، مانند استفاده مداوم از عبارات «هایل هیتلر» یا « Wetterbericht» (گزارش

هواشناسی) برای نشان‌گذاری آغاز و پایان ارتباطاتشان، اهرم حیاتی‌ای در نبرد اطلاعاتی جنگ جهانی دوم فراهم کرد.

داستان تورینگ و انیگما درس مهمی ارائه می‌دهد: کلید پیروزی، چه در جنگ، چه ۲۲. در فناوری، و حتی در زندگی شخصی، در انعطاف‌پذیری نهفته است. همان‌طور که ماشین تورینگ قابل برنامه‌ریزی مجدد بود، مغز ما نیزالزاماً در الگوهای ثابت قفل نشده است. در مقابل، سختی و انعطاف‌ناپذیری—چه در رفتار انسانی، چه در استراتژی نظامی و چه در طراحی ماشین‌ها—می‌تواند به شکست منجر شود.

۲۳. در زمینه انعطاف‌پذیری عصبی یا نوراپلاستیسیته، فرایند ثانویه یا Sekundärvorgang منعکس‌کننده‌ی توانایی مغز در برنامه‌ریزی مجدد خود است. همان‌طور که یک ماشین یادگیری یا جعبه تصمیم‌گیری در یک فلوچارت برنامه‌نویسی می‌تواند سیستم را بر اساس اطلاعات جدید به مسیری دیگر هدایت کند، فرایند ثانویه نیز می‌تواند بر تمایلات اولیه ناشی ازفرآیندهای اولیه Primärvorgang غلبه کند و به مغز اجازه دهد تا رفتار خود را در پاسخ به موقعیت‌ها یا داده‌های جدید تغییر دهد.

۲۴. با پذیرش مفهوم فرایند ثانویه Sekundärvorgang—یا همان فرایندهای منطقی و آگاهانه‌ای که غرایز اولیه ما را تنظیم و سازگار می‌کنند—می‌توانیم برای صلح بازبرنامه‌ریزی کنیم. این شامل توسعه سیستم‌هایی است که به گفت‌وگو، مذاکره و سازش اولویت می‌دهند و از قضاوت‌های سخت و دوتایی دوری می‌کنند.

۲۵. آلمانی‌ها در جنگ دوم جهانی، به نوعی بیش از حد به فرآیندهای اولیه Primärvorgang خود—یعنی تکیه غریزی (= از پیش نگاشته شده) به یک فرایند سخت و بدون تغییر—وابسته بودند، بدون اینکه فرایند ثانویه سازگاری را درگیر کنند. اگر آن‌ها انعطاف‌پذیرتر بودند و الگوهای خود را تغییر می‌دادند، ممکن بود از این آسیب‌پذیری جلوگیری کنند. در مقابل، استراتژی تورینگ نماد طبیعت انعطاف‌پذیر و سازگار با مدل فرآیند ثانویه بود. توانایی تیم او در برنامه‌ریزی مجدد (ساخت ماشینی دیگر با این قابلیت) و رویکرد جدیدشان به رمزگشایی، به آن‌ها امکان داد تا بر سیستم سخت و انعطاف‌ناپذیراما پیچیده‌ی انیگما غلبه کنند.

سختی در برابر انعطاف‌پذیری: انیگما و برنامه‌ریزی مجدد

۲۶. مفهوم انعطاف‌پذیری و برنامه‌ریزی مجدد هم در مغز و هم در ماشین‌ها و استراتژی جنگی کاربرد دارد.

۲۷. سقوط ماشین انیگما در جنگ جهانی دوم نمونه‌ای آشکار ازخطر تکرار است. استفاده‌ی مکرر آلمانی‌ها از عبارت *Wetterbericht* (گزارش هواشناسی) و همچنین «هایل هیتلر» در پایان پیام‌ها، الگویی قابل پیش‌بینی ایجاد کرد که آلن تورینگ و تیمش در بلچلی پارک توانستند از آن بهره‌برداری کنند.

۲۸. این *Widerholungszwang* (اجبار به تکرار) ضعفی کشنده برای انیگما بود—یک الگوی ثابت که به متفقین اجازه داد تا پیام‌های آن را رمزگشایی کنند.

۲۹. قیاس «پوست پیاز» تورینگ بازتابی از یک مدل مکانیکی لایه‌لایه از ذهن است (همان مقاله). او پیشنهاد می‌کند که همان‌طور که ما لایه‌های عملیات مکانیکی را (که به فرایندهای اولیه فرویدی شبیه هستند) کنار می‌زنیم، به دنبال «ذهن واقعی» در زیر آن می‌گردیم. تورینگ این پرسش را مطرح می‌کند که آیا ما در نهایت به یک «هسته» که نمایانگر آگاهی حقیقی و ناب باشد، می‌رسیم یا اینکه همه چیز، حتی آنچه به‌عنوان ذهن در نظر می‌گیریم، در نهایت مکانیکی است؟

۳۰. این بینش «اندیشه» را مبدل به همان «امر غریب» می‌کند: یک برنامه که در درونی‌ترین پوسته‌ی ذهن و بدن ما خود را می‌نویسد.

رویارویی با امر غریب به‌عنوان دشمن درونی

۳۱. ما باید با این حقیقت ناخوشایند روبرو شویم که خطرناک‌ترین دشمن در درون خود ما قرار دارد: افکارمان به‌مثابه کدی که توسط یک برنامه‌نویس بیگانه نوشته شده است. با این حال، ترس‌ها، اضطراب‌ها و درگیری‌های حل‌نشده ما اغلب بر روی دیگران فرافکنی می‌شوند .این شبیه ویژگی لیپوگرامی انیگما است. دشمن بیرونی پرده‌ای است که ما اضطراب‌ها، ناامنی‌ها و ترس‌های درونی خود را بر آن فرافکنی می‌کنیم.

۳۲. جنگ و جدال و درگیری اغلب بیانگر نبردهای روانی درونی هستند که بر «همسایه‌ای خطرناک» فرافکنی می‌شوند: یک لیپوگرام.

هویت ما ستردگی (لیپوگرام) دشمن ماست: دایره‌ی انعکاس

کافکا: مسخ: عبور از مرز پوست

۳۳. در داستان «مسخ» کافکا، شخصیت اصلی، گرگور سامسا، از خواب بیدار می‌شود و خود را به شکل یک *Ungeziefer* (حشره موذی) می‌بیند. استفاده از این کلمه در جمله اول داستان بر تم عبور از مرز میان درون و بیرون تأکید دارد. دگرگونی گرگور نماد نوعی سردرگمی بنیادین بین درونی و بیرونی است.

همین که گرگوری سامسا از خواب‌های آشفته‌اش برخواست خود را مسخ حشره‌ای موذی و هولناک دید.

„Als Gregor Samsa eines Morgens aus unruhigen Träumen erwachte, fand er sich in seinem Bett zu einem ungeheueren *Ungeziefer* verwandelt.“ [4]

۳۴. امیال گم‌آگاه، اگر به درستی مدیریت نشوند، به دنیای بیرونی سرریز می‌شوند.

۳۵. استفاده نازی‌ها از واژه « *Ungeziefer* » برای غیرانسانی جلوه دادن یهودیان، نمونه‌ای از این فرافکنی امرغریب(Das Unheimliche) است. این فرآیند نگران‌کننده،

[4] Franz Kafka: *Die Verwandlung.* Leipzig 1915 (Entstehungsdatum: November/Dezember 1912)

اضطراب‌های درونی heimlich را به هیولاهای بیرونی تبدیل می‌کند که درآنسوی مرزهای سیاسی ما، درآنسوی کشورمان زندگی می‌کنند. این کلمه‌ی *Ungeziefer در اصل به معنای حیوانی است که قابل قربانی کردن نیست: Homa Sacer.*

۳۶. با پیچیده‌تر شدن قوانین و رمزگذاری در الگوریتم‌های لیپوگرامی که بخشی از جامعه را رد و سترده می‌کنند، خطر این وجود دارد که انعطاف‌پذیری از بین برود و جای آن را یک فرآیند مکانیکی و خشک از اتنوساید (قوم‌کشی) پر کند.

برنامه‌نویسی مجدد سیستم‌ها برای گفتگو و همکاری

۳۷. با الهام از گفته هراکلیتوس: «جنگ پدر همه چیز است»، باید درک کنیم که تضاد به‌طور ذاتی ویرانگر نیست، بلکه می‌تواند نیروی مولد تغییر باشد. جنگ دارای ماهیت جدلی است؛ جنگ در نهایت یک کد است: یک رمزافزار.

۳۸. همانطور که واژه عربی «حریف» هم به معنای رقیب و هم هم‌بازی است و همچنین کسی که با او سخن می‌گوییم و «حرف» می‌زنیم، تضاد می‌تواند فرآیندی مشترک از یادگیری، رشد و دگرگونی باشد.

۳۹. این ارتباط میان جنگ و زبان تغییر بخش را می توان در واژه‌های جدل (= جدال از جمله درگیری کلامی) و تجانس صوری جنگ و جُنگ به معنای سمپوزیوم مشاهده کرد.

۴۰ .این در قلمرو ایده‌ها شبیه دیالکتیک (در عربی: جدل) است که در آن دو ایده مخالف با هم برخورد کرده و به چیزی نو و تکامل‌یافته‌تر تبدیل می‌شوند.

۴۱. در یک سیستم جامع و برنامه‌ریزی‌شده برای پرهیز از خشونت فیزیکی، یک رقیب کسی نیست که باید نابود شود، بلکه کسی است که باید با او وارد مجادله شد: شریکی در فرآیند مشترک رشد و یادگیری. گویی که همگی در مغزی بزرگتر و قابل دوباره‌نویسی و یادگیری زیست می‌کنیم.

۴۲. مساله را این‌جوری ببینید: آلمان‌ها و متفقین در جنگند. جنگی خونین و خشونت بار. اما کریستوفر (بامب) و انیگما چه؟ در حقیقت آنها دشمن هم نیستند، بلکه درگیر نوعی دیالوگ هستند. رابطه آن‌ها عمود بر هم است، نه متضاد.

۴۳. ریشه کلمه «حرف» (به معنای صحبت کردن، گفتگو کردن و همچنین جراحی) بر همین امر تأکید می‌کند.

برنامه‌ریزی برای صلح

۴۴. صلح، نبودن تضاد نیست. جنگ اما انکار و تحریف تضاد است. این انکار از قضا در زمان صلح بارگزاری می‌شود. آهسته و در خفا و در نبود سازوکارهایی برای گفت و گوی انتقادی.

۴۵. باید گفتگو (حرف) را به عنوان ابزار اصلی برای حل تضادها با درگیری‌های جدلی در اولویت قرار دهیم.

۴۶. این خود فرآیندی خشن است. یادمان باشد که حرف به معنای جراحی هم هست.

۴۷. در زمان صلح می‌گوییم «آنها با ما فرق دارند و باید به این فرق‌ها احترام گذاشت.» اما در زمان جنگ یا تضاد منافع همین جمله اینگونه خوانده می‌شود: «آنها با ما فرق دارند. ما انسانیم و آنها حیوان!»

۴۸. راه صلح در حذف تضاد نیست، بلکه در برنامه‌ریزی مجدد به عنوان فرآیندی پایدار و مکرر برای رمزگشایی کدهایی است که ما را به عنوان ماشین‌های عصبی برای خشونت برنامه‌ریزی و در خفا بارگزاری می‌کنند.

۴۹. با رانش قانون به سمت کد و تکامل اخلاق Moral به سوی اخلاقیات Ethics، ما فرصت منحصربه‌فردی داریم تا آینده تضاد را به عنوان یک وهم شکل دهیم. تضاد و تباینی در کارنیست. همه چیز کجسم یا آنامورفوز روابط تعمیدی است که پنهان بر هم اثر می گذارند و فضا را در حول خود چنان کج می‌کنند تا رقیب را دشمن ببینیم.

۵۰. بیایید تا برای انیگمای (Enigma یعنی راز) این جهان پرآشوب یک کریستوفر بنویسیم: رمزافزاری برای صلح.